



اعترافات عضو دستگیر شده گروهک تروریستی - تکفیری داعش در آذربایجان

یک عضو دستگیر شده گروهک تروریستی - تکفیری داعش در جمهوری آذربایجان، به هنگام محاکمه، نحوه بکارگیری شهروندان این جمهوری در صفوف این گروه تروریستی را تشریح کرد.

به گزارش آران نیوز به نقل از مونیتورینگ خبرگزاری صداوسیما، شیرخان خاسایلی، شهروند 24 ساله این کشور، در سال 2013 از طریق ترکیه به دسته موسوم به «جماعت آذری» تحت سرکردگی وقار ادریسوف، موسوم به ابومصعب در ترکیب گروهک تروریستی داعش پیوسته و در حملات داعش به هاریتان، طلبیه، دیرالزور و سایر مناطق مسکونی سوریه شرکت کرده است. این شهروند جمهوری آذربایجان که در ماه آوریل گذشته سوریه را ترک کرده و پس از بازگشت به جمهوری آذربایجان تحت محاکمه قرار گرفته است، در جلسه دادگاه گفت: «در اواسط سال 2013 به اسلام متمایل شدم و به عبادت های مذهب سلفی مشغول شدم و نام ابوبکر را برای خود برگزیدم. در این زمان با ویدئوهای مربوط به جنگ در سوریه در اینترنت آشنا شدم و در شبکه اجتماعی «اودنوکلاسنیکی» Odnoklassniki با بچه های محل از جمله اسدالله و عبدالشاکر آشنا شدم که آنها در درگیری های سال 2014 سوریه کشته شدند. پس از مدتی، به سوریه رفتم تا در «جهاد» شرکت کنم. اما، پس از رفتن به سوریه، مشاهده کردم که جنگ های جاری در سوریه هیچ ارتباطی با جهاد ندارد. زیرا، داعش و سایر گروه های مسلح در سوریه، فقط برای به دست آوردن حاکمیت این کشور جنگ می کنند.»

شیرخان خاسایلی افزوده است: «در ماه دسامبر 2013، بدون اطلاع خانواده ام از طریق فرودگاه باکو به استانبول رفتم و به شماره تلفنی که اسدالله و عبدالشاکر به من داده بودند، زنگ زدم. فردی بنام محمد به استقبال آمد و با اتومبیل مرا به شهر ریحانلی استان «هاتای» ترکیه برد. در آنجا یک نفر راه بلد، مرا از مرز ترکیه با سوریه عبور داد و به شهر «آرتیما» برد و به فردی بنام «ابومحمد» تحویل داد. به همراه او به شهر هاریتان که تحت کنترل داعش بود، رفتم. در آنجا مرا به گروه مسلح «جماعت آذری» تحت فرماندهی وقار ادریسوف ملقب به ابومصعب ملحق کردند. در آن زمان، درگیری های شدیدی در سوریه در جریان بود. با ابومصعب بیعت کرده، به وی ایمان آوردم و قسم یاد کردم که به دستوراتش عمل خواهم کرد و اسلحه کلاشینکوف و مقادیر زیادی گلوله تحویل گرفتم. آموزش استفاده از اسلحه دیدم و در جنگ شرکت کردم. در ماه ژانویه 2014 میان داعش و «جبهه اسلام» (احتمالاً جیش الاسلام)، یک ماه علیه «جبهه اسلام» جنگیدم. یک ماه بعد، تمامی گروه ها و جنگجویان تابع داعش از هاریتان به رقه عقب نشینی کردند. پس از آمدن به رقه، در جبهه حائل میان «جماعت آذری» و ارتش سوریه، نگهداری می دادم. در ماه مه به روستای طلبیه در یکصد کیلومتری رقه رفتم و با نیروهای مسلح کرد جنگیدیم. در آن درگیری، 12 عضو دسته «جماعت آذری» از جمله ابومصعب که ده تن از آنها شهروندان جمهوری آذربایجان بودند، کشته شدند. پس از تلفات دادن در این درگیری به رقه بازگشتیم و برای «جماعت آذری» امیر جدیدی تعیین شد. حوادث آنجا تاثیر زیادی بر روی من گذاشت و فهمیدم که جنگ سوریه هیچ ربطی به جهاد و دین ندارد. در درگیری های دیرالزور مجروح شدم و به مدت طولانی در شهر رقه مشغول معالجه بودم. پس از معالجه طولانی مدت در رقه، تصمیم گرفتم به ترکیه بازگردم. سلاحی را که از داعش گرفته بودم، فروختم و سوریه را ترک کردم. بارها درباره اعدام شدن افرادی که درصدد ترک داعش بودند، شنیده بودم. اعضای داعش علیه افرادی که از جمهوری آذربایجان و تونس آمده بودند، تبعیض اعمال می کردند. زیرا، در مورد مسایل دینی با آنها دچار اختلاف نظر می شدند. آذربایجانی ها و تونسی هایی که بحث می کردند به زندان می افتادند و اعدام می شدند. سایرین نیز از داعش تبعیت می کردند. به علت اینکه به شدت زخمی شده بودم، مرا به حال خود رها کرده بودند. بعد از چند ماه که توانستم راه بروم، تصمیم به فرار گرفتم و سلاحی را که از داعش گرفته بودم، فروختم و در ماه ژانویه 2015 به همراه آوارگان سوری به شهر قازیانتهپ ترکیه و از آنجا به استانبول رفتم. از آنجا با خانواده ام در جمهوری آذربایجان تماس گرفتم. نگران بودم که در جمهوری آذربایجان بازداشت خواهم شد. به همین علت به روسیه به منزل برادرم رفتم. اما، به علت دلتنگی برای خانواده ام، نتوانستم در روسیه بمانم و برای تسلیم شدن به نیروهای انتظامی جمهوری آذربایجان به باکو بازگشتم. در ماه مه سال گذشته در منطقه مرزی «شیخلی» شهرستان قزاق در شمال جمهوری آذربایجان بازداشت و به ماموران شعبه وزارت امنیت ملی جمهوری آذربایجان در شهرستان قزاق تحویل داده شدم. مسئولان وزارت امنیت ملی شهرستان قزاق دستور دادند که به ساختمان اداری وزارت امنیت ملی در باکو مراجعه کنم. در باکو به همراه خانواده ام به اداره وزارت امنیت ملی رفتم و توضیحات لازم را دادم.»

الخان خاسایوف، پدر شیرخان خاسایلی نیز در دادگاه گفت: «پسرم از سال 2013 مشغول عبادت شده بود و به مسجد قاراچوخور (یکی از محل های تجمع وهابی ها در نزدیکی باکو) می رفت. سخنان شیرخان در مورد تمایلش به حضور در جنگ سوریه را نیز جدی نمی گرفتم. در آن زمان، پسرم به همراه من، مشغول کار لوله کشی بود. در هفتم دسامبر 2013 با من سرکار نیامد. آن شب، برادرش که در شهر روستوف روسیه کار می کند، زنگ زد و گفت که شیرخان به منظور جنگ در سوریه، به استانبول رفته است. این خبر، برای ما غیرمنتظره بود. او از سوریه هرگز گاهی از طریق اینترنت تماس می گرفت و می گفت که علیه رییس جمهوری سوریه می جنگد. یک بار در اینترنت، یکی از ویدئوهای جنگ داعش در شهر رقه سوریه را تماشا می کردیم که دیدیم شیرخان، پرچم داعش را حمل می کند. شیرخان پس از بازگشت از سوریه گفت که رویدادهای سوریه یک بازی است و کسانی که به سوریه می روند به مهره های پیاده این بازی تبدیل می شوند و کسانی هم که می خواهند از این جنگ فرار

کنند، کشته می شوند.»